

تاریخ وصول: ۱۳۹۲/۰۳/۰۵
تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۰۴/۰۱

نقش بیداری اسلامی در شمال آفریقا و خاورمیانه در تحول مفهوم حق تعیین سرنوشت

۲۹

دوفصلنامه مطالعات

بیداری اسلامی

نقش بیداری اسلامی در شمال آفریقا و خاورمیانه در تحول مفهوم حق تعیین سرنوشت

جواد صالحی و همکاران

جواد صالحی^۱

حسین یزدانی^{۲*}

رضا موسی زاده^۳

۱- دانشجوی دکتری روابط بین الملل تحصیلات تکمیلی دانشگاه پیام نور تهران، تهران، ایران

۲- دانشجوی دکتری روابط بین الملل تحصیلات تکمیلی دانشگاه پیام نور تهران، تهران، ایران

۳- دانشیار دانشکده روابط بین الملل وزارت علوم خارجه، تهران، تهران، ایران

چکیده

حقوق بین الملل همواره دستخوش تغییرات و تحولات فراوانی بوده و هست. شاید جدیدترین تحول حقوق بین الملل را بتوان در ضمیر حوادث اخیر در خاورمیانه و شمال آفریقا جستجو کرد. تغییر ماهیت کنفرانس‌های بین المللی و تاکید بر لزوم تهیه کنوانسیون‌های جدید مبتنی بر خواست ملت‌های اسلامی از جمله این تحولات است. در راستای همین تحولات است که ما شاهد غلبه و برتری خواست ملت‌های آزاد بر خواست دولت‌مردان مستبد و پس از دهه‌ها شاهد تکرار اعمال حق تعیین سرنوشت این بار با منشاء مذهبی در دوران معاصر هستیم. حوادث اخیر در تونس، یمن، لیبی، مصر، اردن، بحرین و همچنین عربستان سعودی نشان از تمایل شدید ملت‌ها به ویژه ملل اسلامی به لزوم مشارکت در سرنوشت خود و ایجاد جامعه‌ای مدنی بیش از پیش دارد. این مقاله با نگاهی به حوادث اخیر خاورمیانه و شمال آفریقا، در صدد است به بررسی این موضوع بپردازد که نقش بیداری در شمال آفریقا و خاورمیانه در تحول مفهوم «حق تعیین سرنوشت» چیست؟

واژه‌های کلیدی: بیداری اسلامی، حقوق بین الملل، حق تعیین سرنوشت، خاورمیانه، شمال آفریقا.

حقوق بین‌الملل از زمان تشکیل دولت ملت که حاصل انعقاد معاهدات صلح و ستفالی پس از پایان جنگ‌های سابعانه و ددمنشانه ۳۰ ساله اروپایی بود، همواره دستخوش تحولات و تغییرات شگرفی در حوزه‌های مختلف بوده است. «زمانی جنگ مهمترین وسیله ارتباط میان ملت‌ها بود» (ضیائی بیگدلی، ۱۳۸۵: ۵۳۳). بطوری که «آدمی از ۳۴۰۰ سال تاریخ شناخته شده، تنها حدود ۲۵۰ سال در صلح عمومی به سر برده است» (همان). اما با گذشت زمان به جایی رسیده ایم که آن چه در گذشته مشروع و قانونی تلقی می شد، امروز کاملاً نامشروع و غیرقانونی تلقی می شود. دیگر راه اندازی جنگ که بماند، حتی توسل به زور هم صراحتاً در اسناد بین‌المللی منع شده است.

این تحول شگرف تنها در زمینه حقوق جنگ و یا بهتر بگوییم «حقوق مخاصمات مسلحانه» واقع نشده است، بلکه در تمام عرصه‌های حقوق بین‌الملل رخ داده است که از جمله مهم‌ترین آن‌ها می‌توان به حقوق بشر و حقوق بشردوستانه؛ و اصولی چون حق خلق‌ها در تعیین سرنوشت خود، اصل عدم مداخله در امور داخلی دیگر کشورها و اصل حاکمیت دولت‌ها اشاره کرد. حوادث و رخدادهایی که باعث ایجاد چنین تحولاتی در عرصه حقوق بین‌الملل شده است، متعدد است. اگر رهایی از استعمار در چند دهه ی پیش از جمله عوامل مهم بشمار می رفت، امروزه نهضت‌ها و جنبش‌های مردمی در راستای اعمال حقوق خود و مبارزه با استبداد داخلی و تلاش در جهت ایجاد جامعه مدنی گوی سبقت را از سایر عوامل ربوده است. «بیداری اسلامی» که در حال حاضر در خاورمیانه و شمال آفریقا، بطور گسترده به چشم می خورد یکی از مهم ترین پدیده‌هایی است که در تحول حقوق بین‌الملل در حال ایفای نقش بوده و با ساقط کردن حکومت‌های دیکتاتور و مستبد زمان، بر اهمیت نقش آن روز به روز افزوده می شود.

بیداری اسلامی، خود عوامل گوناگون دارد که از میان این‌ها می توان به نقش ارزش‌های دینی در بین ملت‌های مسلمان، اجماع بین ملت‌ها به جای اجماع بین دولت‌ها در کشورهای مسلمان، جهانی شدن و در نتیجه از بین رفتن فاصله‌ها بین ملت‌های مختلف و از همه مهم تر «تاثیر انقلاب اسلامی ایران» اشاره کرد. این نوشتار درصدد است به بررسی این موضوع بپردازد که نقش بیداری در شمال آفریقا و خاورمیانه در تحول مفهوم حق تعیین سرنوشت چیست؟

الف) حق تعیین سرنوشت از منظر حقوق بین الملل و حقوق اسلام

در خصوص حق تعیین سرنوشت، حقوق بین الملل و حقوق اسلام در یک نقطه با هم اشتراک دارند. هر چند حقوق بین الملل بیشتر بر جنبه‌های بین المللی حق تعیین سرنوشت که همان کسب استقلال و رهایی از استعمار باشد، و حقوق اسلام بیشتر بر جنبه داخلی حق تعیین سرنوشت که همان ابراز اراده اشخاص و عدم پذیرش سلطه اشخاص بر یکدیگر است تأکید دارد؛ ولی در اینکه هر دو خواهان تسلط ملت‌ها و اشخاص بر مقدرات خویش هستند دارای وجه اشتراک هستند. مطالعه منشور بین المللی حقوق بشر در کنار آموزه‌های قرآن و سنت پیامبر گرامی (ص) و نوشته‌های دانشمندان اسلامی این مطلب را به خوبی روشن می‌سازد.

۱) حق تعیین سرنوشت از منظر حقوق بین الملل

برای درک بهتر اصل تعیین سرنوشت، باید تعریفی از این اصل ارائه داد. تعیین سرنوشت را می‌توان این گونه تعریف کرد: «حق کلیه‌ی مردم برای تعیین آینده‌ی سیاسی خود و تعقیب توسعه‌ی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خود بطور آزادانه». این تعریف در ماده ۱ میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی نیز عیناً تکرار شده است. در تعریف دیگری از حق تعیین سرنوشت چنین می‌خوانیم: «تعیین سرنوشت، حقی است بنیادین که بدون آن سایر حقوق نمی‌توانند به طور کامل محقق شوند؛ تعیین سرنوشت فقط یک اصل نیست، بلکه مهم ترین حق در میان حقوق بشر است و پیش شرطی است برای اعمال همه حقوق و آزادی‌های فردی» (اخوان خرازیان، ۱۳۸۶: ۱۰۰). «یان براونلی» در تعریف حق تعیین سرنوشت می‌نویسد: «حق گروه‌های ملی منسجم (مردمان) در انتخاب نظام سیاسی خود و رابطه شان با گروه‌های دیگر. این انتخاب ممکن است عبارت باشد از استقلال به عنوان دولت، اتحاد با گروه‌های ملی دیگر در یک دولت فدرال، یا خودمختاری یا ادغام دو دولت متحد غیرفدرال» (تاکنبرگ، ۱۳۸۱: ۲۶۸). قطعاً قابل درک است که از منظر اصل تعیین سرنوشت، تفاوتی میان حقوق گروه‌ها و حقوق افراد نیست (Brownlie, ۱۹۹۸: ۵۹۹). اصل بنیادین «حق خلقها برای تعیین سرنوشت خود» از ابتدای پیدایش که گفته شده در خلال دوران‌های متعدد استعمارزدایی نشو و نما پیدا کرده است، تاکنون دستخوش تحولات شگرفی شده است. امروزه هیچ تردیدی وجود ندارد که این اصل دیگر آن مفهوم مضیق و محدود سال‌های گذشته خود را ندارد. «در ابتدا هدف این ایده مشروعیت دادن به تجزیه امپراتوری‌های شکست خورده در جنگ جهانی اول بود. ولی بعد از جنگ جهانی دوم، حق تعیین سرنوشت، بیشتر به معنی حاکمیت یافتن سرزمین‌های تحت استعمار و انقیاد بیگانگان، تغییر مفهومی پیدا کرد. از دهه ۱۹۷۰، حق تعیین سرنوشت به مفهوم حاکمیت دموکراسی و

تضمین حقوق اقلیت‌ها جهت گیری داشته است» (امیدی، ۱۳۸۵: ۲۲۵).

لذا ملاحظه می‌گردد که تحولات وارده بر این اصل آن قدر شگرف و زیاد بوده که حتی امروزه از آن بعنوان یکی از اصول بنیادین حقوق بین الملل یاد شده بطوری که قسمت سوم بند ۲ ماده ۱۹ مواد پیش نویس کمیسیون حقوق بین الملل راجع به مسئولیت دولت، نقض وسیع و سیستماتیک این اصل را موجب مسئولیت کیفری بین المللی می‌داند (سیفی، ۱۳۷۳: ۲۵۲). اصل حق ملت‌ها در تعیین سرنوشت خویش، بر اساس تفسیر موسع از منشور ملل متحد، یک اصل عام الشمول است و بر اساس آن تعیین حاکمیت و تعیین سرنوشت خویش، به عنوان حقوق اساسی متعلق به همه مردم است. شاید بر اساس چنین تفسیری از منشور باشد که «شورای امنیت در جهت تعیین حق سرنوشت اقدام به مداخله بشردوستانه درهائیتی نمود و به خطر افتادن این اصل را تهدید علیه صلح و امنیت بین المللی دانسته و اقداماتی را بر همین مبنا اعمال کرده است» (رشیدی نژاد، ۱۳۸۶: ۹۳). در تحول مفهوم اصل تعیین سرنوشت عوامل متعددی دخالت داشته که از تلاش‌های ضداستعماری گرفته تا بروز انقلاب‌های مردمی در نتیجه اعتقادات مذهبی و نمایش اراده خود در جهت ایجاد حکومت‌های مبتنی بر دموکراسی و آزادی بجای استبداد، دامنه آن متغیر است.

حق تعیین سرنوشت، حقی است که کلیه ملل جهان بدون هیچ گونه تمایزی از آن برخوردارند (کوچلر، ۱۳۷۹: ۷۵). این حق صراحتاً بعنوان یکی از اهداف ملل متحد در منشور مورد تاکید قرار گرفته است، آن جا که مقرر می‌دارد: «...۲- توسعه روابط دوستانه در بین ملل بر مبنای احترام به اصل تساوی حقوق و تعیین سرنوشت ملل و...». لذا به نظر می‌رسد، اهمیت اصل تعیین سرنوشت خیلی نیاز به اثبات نداشته باشد. امروزه سازمان ملل متحد با ۱۹۳ کشور عضو افتخار این را دارد که اکثر دولت‌های عضو آن دولت‌هایی هستند که از یوغ استعمار رهایی یافته و سرنوشت خود را رقم زده اند. در سال ۱۹۴۵، زمانی که سازمان ملل متحد تاسیس شد، تنها ۵۰ کشور عضو آن سازمان بودند؛ چراکه فقط همین تعداد معدود کشورها بودند که مستقل بوده و در بند استعمار نبودند. دیگر کشورها سرزمین‌های غیرمستقل و حتی مستعمره ای بودند که تحت حاکمیت و کنترل برخی دولت‌های مستقل بودند. «با اجرای اصل حق تعیین سرنوشت، طی ۵۰ سال اخیر دولت‌های بسیاری سر از استعمار برآورده و به دولت‌های مستقل و با حقوق مخصوص به خود و بهره مند از حاکمیت مساوی با اربابان پیشین خود تبدیل شدند» (Idowu, ۲۰۰۸: ۴۵).

دیوان بین المللی دادگستری در نظریه مشورتی ۱۹۷۱ راجع به وضعیت آفریقای جنوب غربی (نامیبیا) و سپس در نظریه مشورتی ۱۹۷۵ راجع به صحرای غربی، اصل

تعیین سرنوشت را از اصول مسلم حقوق بین الملل عرفی تلقی کرده است. لذا با توجه به مراتب فوق، کلیه ملت‌ها و حتی اشخاص حق دارند بر سرنوشت خود مسلط شده و آن را رقم بزنند؛ و با توجه به اسناد و رویه‌های بین المللی ماهیت در حال تغییر اصل تعیین سرنوشت به طور ضمنی مورد تایید قرار گرفته است.

۲) حق تعیین سرنوشت از منظر حقوق اسلام

از منظر حقوق اسلام، حق تعیین سرنوشت در چارچوب مسایل حقوق بشری که اساس آن «کرامت بشری» می باشد مطرح است. اسلام را می توان مترقی ترین و کامل ترین منادی حقوق بشر تلقی کرد. از هر حق بشری که در اسناد، اعلامیه‌ها و کنوانسیون‌های بین المللی نام برده شده است، مفهوم دقیق تر و مترقیانه تر آن در تعالیم اسلام به صراحت یافت می‌شود. حق حیات، آزادی مذهب، حقوق بیگانگان، رفتار عادلانه و منصفانه، و حتی حقوقی چون حقوق حیوانات، حقوق محیط زیست و... مورد تاکید صریح آموزه‌های دین اسلام قرار دارد. از مطالب فوق به خوبی بر می آید که «احترام به کرامت انسانی در اسلام جزو فرامین واجب الاطاعه است که در متون مقدس مذهبی آمده و نمی‌توان از آن سرپیچی کرد». «اسلام نسبت به دیگر مذاهب و ادیان این امتیاز را دارد که مفهوم جدید و وسیع تری از حقوق بشر و کرامت انسانی ارائه کرده است» (مهرپور، ۱۳۸۱: ۱۲۶).

خانم «مری رایبسون»، کمیسر عالی حقوق بشر سازمان ملل متحد در «سمپوزیوم حقوق بشر و اسلام» که در مقر اروپایی سازمان ملل متحد (ژنو) در تاریخ ۱۴ مارس ۲۰۰۲ برگزار گردید چنین می گوید: «هیچکس نمیتواند انکار کند که اسلام در متن خود با اصول اساسی حقوق بشر از جمله کرامت انسانی، تحمل دیگران، همبستگی و تساوی موافق است. عبارات زیادی از قران و پیامبر محمد (ص) گواه این امر است. هیچ کس نمیتواند انکار کند که از نظر تاریخی، اسلام بزرگ ترین انقلاب را در زمینه اعطای حقوق به زنان و کودکان صورت داد. کاری که تمدن‌های دیگر مدت‌ها بعد انجام دادند» (همان: ۱۲۸).

امام خمینی (ره) به مناسبت‌های مختلف به حق تعیین سرنوشت ملت‌ها اشاره داشته و آن را مساله ای عقلی و جزو مسایل حقوق بشری تلقی کرده اند که ذیلا به مواردی اشاره می‌شود: «ملت حق تعیین سرنوشت خود را دارد. و این ملت و هر ملتی حق دارد خودش تعیین کند سرنوشت خودش را. این از حقوق بشر است». «با روی کار آمدن رضاخان این سه اصل اسلامی در امر حکومت پایمال شده: اول، اصل لزوم عدالت در حاکم اسلامی. و دوم، اصل آزادی مسلمین در رای به حاکم و تعیین سرنوشت خود. و سوم، اصل استقلال

کشور اسلامی از دخالت اجانب و تسلط آنها بر مقدرات مسلمین». «باید اختیار دست مردم باشد. این یک مسأله عقلی است، هر عاقلی این مطلب را قبول دارد که مقدرات هر کس باید دست خودش باشد». بنابراین در کلام امام خمینی (ره) نیز چنین بر می آید که «هم شرع، هم عقل و هم اعلامیه جهانی حقوق بشر که مورد پذیرش اکثر ملل عالم قرار گرفته است، به مردم ایران و هر ملت دیگر حق می دهند که سرنوشت خود را آن گونه که خود می پسندند، تعیین کنند» (<http://noorportal.net>).

«رسول گرامی اسلام (ص) در بسیاری از موارد برای تعیین نماینده، سخنگو یا مدیر و زمامدار، به رأی مردم مراجعه نموده، اداره گروه‌های انسانی را به خودشان واگذار می کردند تا مقبولیت مردمی بیشتری به وجود آید. در برخی موارد هم ضمن تفویض اختیار، به صورت کلی شرایطی را نیز بیان می فرمودند» (<http://www.hawzah.net>). بنابراین مشارکت مردم در اداره امور خویش و تسلط بر مقدرات خود جزو سیره قطعی و مسلم پیامبر گرامی اسلام (ص) و ائمه معصومین علیهم السلام بوده است. به عبارتی شناسایی حق تعیین سرنوشت کاملاً مورد تایید تعالیم اسلامی می باشد. بنابراین، انسان در تعیین مقدرات خویش کاملاً آزاد آفریده شده است و هر کس حق دارد به اراده خود سرنوشت خویش را تعیین کند. حتی در قرآن کریم صراحتاً ذکر شده است که خداوند سرنوشت هیچ گروه یا قومی را تغییر نمیدهد مگر آنکه خود در آن تغییر ایجاد کنند (رعد/۱۱).

امروز ملت‌های به ستوه آمده از جور حاکمان خود در کشورهای بسیاری، با استفاده از همین تعالیم، خواهان تغییر در سرنوشت خود شده و با محور قرار دادن اصول اسلامی و استفاده از مظاهر دینی و عبادی همانند مساجد و مصلی‌های نماز جمعه، و با الگو گرفتن از مهم ترین انقلاب قرن بیستم یعنی انقلاب اسلامی ایران، سعی در تغییر حاکمان خود دارند که از این جنبش عظیم تحت عنوان «بیداری اسلامی» یاد می شود. از آنجا که انسان‌ها نباید نسبت به سرنوشت یکدیگر بی تفاوت بوده، بلکه باید با استفاده از ابزارهای ممکن و با احترام به اصول پذیرفته شده میان ملل متمدن، به ملت‌های در بند حاکمان جور کمک کنند تا آنها نیز خود بر سرنوشت خویش حاکم شوند، از وظایف جامعه بین المللی بویژه سازمان‌های بین المللی اعم از جهانی و منطقه ای این است که با استفاده از کلیه ابزارهای قانونی و مشروع در نیل ملت‌های محروم از آزادی، به تسلط بر مقدرات خویش و اعتلای هر چه بیشتر حق تعیین سرنوشت که خود زمینه ساز صلح و امنیت بین المللی نیز می باشد، گام بردارند؛ و کاملاً پذیرفته است که بر اساس اصل حق تعیین سرنوشت، «مداخله علیه هر گونه جنبش آزادی بخش می تواند غیرقانونی تلقی شود و در مقابل، مساعدت به جنبش‌های مزبور می تواند قانونی و مشروع تلقی گردد» (Brownlie, Op.cit: ۶۰۲).

ب) عوامل موثر بر تحول مفهوم حق تعیین سرنوشت

تعیین سرنوشت در سجل تاریخی خود، عوامل متعددی را به ثبت رسانده است. نگاهی به تاریخ تحول این اصل بنیادین و عرفی حقوق بین الملل، ما را متوجه عوامل گوناگونی می کند که از مهم ترین آنها می توان به استعمارزدایی، تلاش برای استقرار دموکراسی، جهانی شدن، و تلاش برای استقرار حکومت اسلامی یاد کرد. از نگاهی دیگر، تعیین سرنوشت همیشه بعنوان یک حرکت انقلابی نگریده شده است، گویا اینکه ملت‌ها با اعمال حق تعیین سرنوشت خود می خواهند بیان کنند که آنها حق مشارکت فعال در نظم حقوقی بین المللی دارند، مساله ای که قبلا فقط بر پایه قدرت استوار بوده است (Knap, 2004: 13).

۱) استعمارزدایی

«حق خلق‌ها برای خودمختاری نه فقط قدیم‌ترین، بلکه حقی اساسی است که بسیاری از حقوق ملتها از آن نشات می گیرد» (زمانی، ۱۳۸۴: ۱۷۷). به لحاظ سیاسی حق تعیین سرنوشت، در اشکال و قالب‌های مختلفی خودنمایی کرده و دیگر آن مفهوم قدیمی و سنتی خود را که مفهومی مضیق و محدود بود، از دست داده است. در غیرقابل انکار بودن اصل تعیین سرنوشت همین بس که همانند حق دفاع مشروع یکی از استثنائات و مخصص‌های قاعده کلی ممنوعیت توسل به زور شمرده شده است و حتی ادعا شده است که «اصل صیانت کشورها از تجزیه» که خود یک اصل مسلم در حقوق بین الملل است، نباید به گونه ای اعمال گردد که موضوع حق مردم در تعیین سرنوشت خویش به کلی منتفی گردد (فلسفی، ۱۳۶۹: ۹۸). بنابراین تردیدی در مشروعیت و لزوم پابندی به اصل تعیین سرنوشت وجود ندارد.

به طور قطع، با مطالعه در نوشته‌ها و اسناد بین المللی آشکارا ملاحظه می شود که اولین جلوه اعمال حق تعیین سرنوشت در قالب استعمارزدایی پدیدار گشته است. «اینک این امر به وضوح توسط جامعه بین المللی پذیرفته شده است که استعمارزدایی به منزله اعمال حق خودمختاری است» (زمانی، همان: ۱۷۹). بیشترین حمایت‌هایی هم که تاکنون از حق تعیین سرنوشت در اسناد و آرای قضایی بین المللی بعمل آمده است، ناظر به همین جنبه استعمارزدایی آن بوده است. مجمع عمومی سازمان ملل متحد برخلاف شورای امنیت، همیشه تلاشش بر این بوده است که شورای امنیت را متقاعد کند که اقدامات تنبیهی علیه دولت‌های ناقض حق تعیین سرنوشت و دولت‌هایی که سیاست تبعیض نژادی را پیشه می کنند، اتخاذ کند (فلسفی، همان: ۶۲).

قطعه‌نامه ۱۵۱۴ مجمع عمومی تحت عنوان «اعلامیه اعطای استقلال به ملت‌ها و سرزمین‌های

مستعمره» و قطعنامه ۲۶۲۵ تحت عنوان «اعلامیه اصول حقوق بین الملل راجع به اصول روابط دوستانه بین ملت‌ها» از این جهت که بر اصل تعیین سرنوشت صراحتاً تأکید داشته اند، جزو اسناد مهم در این زمینه محسوب می‌شوند. لذا با توجه به این اسناد می‌توان چنین نتیجه گرفت که «اصل تعیین سرنوشت ملت‌ها عمدتاً در ارتباط با استعمارزدایی تکامل پیدا کرده و عمده قطعنامه‌ها و اسناد مربوط نیز دارای مضامین ضداستعماری هستند به طوری که به نظر می‌رسد منظور اصلی از طرح اصل تعیین سرنوشت ملت‌ها در این اسناد، مقابله با اعمال سلطه قدرت‌های خارجی بر ملت‌ها بوده است» (سیفی، همان: ۲۵۲).

دیوان بین‌المللی دادگستری نیز در رویه خود بارها بر عرفی بودن اصل تعیین سرنوشت تأکید داشته است و در قضایای متعدد به وجود چنین اصلی اذعان داشته است که از آن جمله می‌توان به نظریه‌های مشورتی دیوان در قضیه نامیبیا و قضیه صحرای غربی اشاره کرد. با مطالعه این دو پرونده به خوبی آشکار می‌گردد که تلاش دیوان بین‌المللی دادگستری بر تحکیم و تأیید وجهه بین‌المللی حق تعیین سرنوشت - مبارزه با استعمار و کسب استقلال - قرار دارد و لذا هنوز به ضرس قاطع نمی‌توان رویه دیوان را در مورد تأیید جنبه داخلی اصل تعیین سرنوشت مورد استناد قرار داد. اما مواردی از دخالت سازمان ملل متحد نیز به چشم خورده است که ناظر به جنبه داخلی این اصل و نه جنبه سلطه خارجی آن بوده است. از جمله «وجود رژیم‌های تبعیض نژادی نظیر آفریقای جنوبی و رودزیا الزاما سلطه استعماری از خارج تلقی نشده است بلکه به لحاظ تحمیل رژیم تبعیض نژادی از داخل مساله نقض حق تعیین سرنوشت مطرح گردیده و موجب مداخله بین‌المللی شده است. مورد استثنای دیگری نیز که در آن اصل تعیین سرنوشت در قلمروی غیر از استعمارزدایی مورد استناد قرار گرفته است، حق تعیین سرنوشت مردم فلسطین است» (سیفی، همان: ۲۵۵).

۲) بیداری اسلامی و تلاش برای استقرار حکومت اسلامی

خیزش مردمی علیه حاکمان جور در کشورهای عربی خاور میانه و شمال آفریقا را برخلاف برخی ادعاهایی که بعمل آمده است، به هیچ عاملی به اندازه «بیداری اسلامی» نمی‌توان نسبت داد.

یکی از جلوه‌های بارز حق تعیین سرنوشت داخلی، حق انتخاب است و شاید بارزترین تجلی گاه حق تعیین سرنوشت نیز همین حق انتخاب باشد. «حق انتخاب، جلوه‌های گوناگونی در عرصه حقوق و آزادی‌های مدنی و سیاسی دارد. آزادی بیان، آزادی تردد، آزادی انتخاب شغل، و آزادی پیوستن به احزاب و جوامع مدنی، همه و همه جلوه‌های

این حق بنیادین هستند» (قاری سیدفاطمی، ۱۳۸۲: ۱۳۰).

علی هذا، امروزه آن چه در عرصه حق تعیین سرنوشت در حال تحول است و دامنه این اصل بنیادین را توسعه می دهد، همان جنبه داخلی تعیین سرنوشت است که نمود آن را در حرکت های اخیر کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا شاهد هستیم. «بیداری اسلامی» را می توان حرکتی مردمی و جنبشی ناشی از ابراز اراده ملت ها در جهت تعیین سرنوشت داخلی خود دانست. همان گونه که بیان شد «حق انتخاب» بارزترین جلوه حق تعیین سرنوشت داخلی است. حق انتخاب همیشه در برگزاری انتخابات آزاد تجلی نمی یابد، بلکه می تواند در قالب تجمع اراده یک ملت در انتخاب و یا تغییر حاکم مستبد نیز به نمایش گذاشته شود که نتیجه این امر نیز پس از موفقیت انقلابیون خود می تواند برگزاری انتخابات آزاد باشد؛ کماینکه اندکی بعد از سقوط «بن علی» رئیس جمهور مخلوع تونس ما شاهد برگزاری اولین انتخابات در تونس بودیم که ملت آزاد شده از حکومت مستبد بن علی، به پای صندوق های رای رفتند و نمایندگان خود را در «مجلس موسسان» تعیین کردند. این در حالی است که در طول حکومت بن علی که ۲۳ سال به طول انجامید، هیچ انتخاباتی برگزار نشده بود. در پایان انتخابات تونس، حزب اسلامگرای «نهضت اسلامی تونس» با کسب ۴۱ درصد آرا و با اختلاف زیاد توانست بیشترین کرسی های مجلس موسسان را از آن خود کند. شاید این خود بارزترین دلیل بر اسلامی بودن حرکت انقلابی مردم تونس باشد. و از همین جهت این انتخابات را «اولین انتخابات بیداری اسلامی» نام نهاده اند.

حرکت انقلابی و بیداری اسلامی مردم تونس در جهت اجرای حق تعیین سرنوشت خود، محدود به مرزهای کشور تونس باقی نماند؛ بلکه فراتر از مرزها، کشورهایی چون لیبی، مصر، یمن، بحرین، اردن و بخش هایی از عربستان سعودی را نیز در بر گرفت. اینک وقت آن است که بررسی شود آیا این جنبش های عظیم در کشورهای عربی خاورمیانه و شمال آفریقا، واقعا ناشی از بیداری اسلامی و بروز منویات مذهبی انقلابیون است یا دلایل دیگری نیز می تواند داشته باشد.

هر چند عوامل مختلفی در این خیزش مردمی، از جمله بیکاری، فساد حاکمان، وابستگی به بیگانگان، و... دخیل است، ولی اگر به دقت به ماهیت این نهضت ها بنگریم، ملاحظه می کنیم که آن چه بیش از همه به پیدایش چنین جنبش هایی دامن زده است، حس اسلام گرایی و تمایل به ارزش های اسلامی است. اینکه برخی از این حرکت ها به «بهار عربی» یاد کرده اند، برداشتی سطحی و ظاهری از این حرکات است. معمولاً وقتی صحبت از بهار می شود، یعنی حرکتی زودگذر که ثبات نداشته

و عن قریب شعله‌های آن فروکش کرده و به سردی خواهد گرایید، چرا که بهار کم باید جای خود را به تابستان و پاییز و زمستان بدهد و به ناچار از بین برود. اما زمانی که این حرکات با خودسوزی جوانی تونس به دلیل عدم اشتغال و بیکاری در تونس شروع شد، و مردم دست به مبارزه و تظاهرات زدند، خیلی طول نکشید که این حرکات در کشورهای دیگر هم به نمایش گذاشته شد و شبکه وار بیشتر کشورهای عربی خاورمیانه و شمال آفریقا را در بر گرفت. ساقط کردن حاکمان مستبد و خودکامه ای چون «زین العابدین بن علی»، «حسنی مبارک»، «معمّر قذافی» و «علی عبدالله صالح» را نمیتوان به بهار تشبیه کرد. بلکه این نشان از نشای بذری عمیق در اندیشه ملت‌های انقلابی دارد. قطعاً باید انگیزه بسیار بالاتری برای چنین حرکاتی وجود داشته باشد.

از طرفی اگر به مجموع این حوادث از ابتدا تا کنون نظری بیاندازیم به خوبی در می‌یابیم که این تحولات خلق الساعه و آنی نبوده اند که ما نام آن را بهار بگذاریم؛ بلکه آنها را می‌توان یک جریان و یک فرایند حساب شده تلقی کرد؛ جریانی که نشان از میل به تحول در نظام‌های سیاسی کشورهای عربی خاورمیانه و شمال آفریقا دارد. نشانه‌های دیگری نیز می‌توان مشاهده کرد که مویذ «اسلامی بودن» این حرکات باشد. سردادن شعارهای مذهبی و اسلامی از سوی انقلابیون، شرکت فعال حزب‌ها و گروه‌های اسلامی در اعتراضات، پایگاه قراردادن مراکز مذهبی از جمله مساجد و مصلی‌ها و... به خوبی گواه این مطلب است. هر چند نباید دخالت سایر انگیزه‌ها و عوامل را نیز نادیده گرفت.

نکته دیگری که به خوبی نشان دهنده اسلامی بودن این حرکات است، نقطه شروع و آغاز اعتراضات و تظاهرات است. اکثر اعتراضات مردمی در روزهای جمعه پس از برگزاری نماز جمعه اتفاق می‌افتاده است که این خود صبغه اسلامی انقلاب‌ها را به خوبی روشن می‌سازد. سمبل‌ها و شعارهایی که مورد استفاده قرار می‌گرفته است قبل از هر چیز نمادهایی اسلامی و دینی هستند. شعار «الله اکبر» بزرگترین شعار هر فرد مسلمان است که در اعتراضات مردمی کشورهای عربی بسیار مشاهده گردید. لیکن با این وجود مشاهده شده است متأسفانه این تحول به دلایل عمدتاً سیاسی کمتر موضوع کنفرانس‌ها و کنگره‌های بین المللی قرار گرفته و در سطح مجامع عمومی سازمان‌های بین المللی نیز به آن پرداخته نشده است. نمونه‌هایی از آن بیان می‌شود تا تاثیر شگرف بیداری اسلامی در اصل حق تعیین سرنوشت مشخص شود:

۱. معمولا کلیه خیزش‌های مرتبط با حق تعیین سرنوشت به صورت یک حادثه آغاز و دامنه آن به تدریج گسترش می‌یابد. گاهی یک اتفاق هر چند کوچک می‌تواند باعث بروز

یک رخداد بسیار عظیم و حتی بزرگتر از یک اعتراض در جهت تعیین سرنوشت شود. مثلاً ترور ولیعهد اطروش - مجارستان در ۲۸ ژوئن ۱۹۱۴ به دست یک دانشجوی بوسنیایی در شهر سارایوو سبب افروخته شدن جنگ جهانی اول شد. حوادث اخیر کشورهای عربی را می توان به حرکت جوان تونس در خودسوزی به علت بیکاری و عدم اشتغال منتسب کرد که خود زمینه ساز گسترش اعتراضات در تونس و سرایت آن به کشورهای دیگر شد. ۲. شباهت های بسیار زیاد نهضت های اخیر کشورهای عربی خاور میانه و شمال آفریقا به انقلاب ایران که در «اسلامی بودن» آن هیچ تردیدی وجود ندارد، خود مبین این است که انقلاب اسلامی ایران در سطح منطقه و جهان بازتاب های عظیمی داشته است. اعتراضات مردمی، خودجوش بودن حرکات، فعالیت گسترده گروه های اسلامی، مبارزه با حاکمان با دست خالی، افزایش شدت اعتراضات با کشته شدن هر چه بیشتر انقلابیون، برتری اسلام خواهان بر سایر گروه ها و احزاب بعد از پیروزی انقلاب و... همه و همه نشان تاثیر شگرف انقلاب اسلامی ایران بر این انقلاب های دارد.

۳. بی سابقه بودن نتایج و موفقیت های ناشی از این نهضت ها خود گواه دیگری بر این است که ملت ها برای تعیین سرنوشت خود بیش از پیش راغب بوده و ثابت کرده اند که تا نتیجه مطلوب حاصل نشود، دست از عمل باز نمی کشند. ساقط کردن دیکتاتورها و رهبرانی مستبد شاهد این مدعاست. شاید به ذهن کسی خطور نمی کرد که دیکتاتوری چون قذافی به این سرعت سرنگون شود. تاکنون ملاحظه نشده که ظرف حدود یک سال و اندی چهار قدرت مستبد ساقط شده و از اریکه قدرت به زیر آیند.

۴. مقایسه کوچکی بین نهضت های مردمی ناشی از بیداری اسلامی در کشورهای عربی، با تلاش قدرت بزرگ جهان یعنی ایالات متحده برای سرنگونی صدام حسین شاهد دیگری بر ریشه های دینی و الهی انقلاب ها محسوب می شود. جنگ طولانی مدت آمریکا برای حذف صدام که به گفته کتاب «The Three Trillion Dollar War» سه تریلیون دلار هزینه واقعی جنگ آمریکا با عراق بوده است، نشان می دهد که سرنگونی حاکمان مستبد در انقلاب های اخیر خاورمیانه فقط ناشی از عزم راسخ ملت ها آن هم با ریشه های مذهبی و اسلامی می باشد. بماند اینکه جنگ آمریکا علیه عراق بیش از آن چه موجب تشویق دموکراسی گردد در کشورهای اسلامی و هم پیمانان آنها به جنگ نفت و تلاش آمریکا برای تسلط بر خاورمیانه معروف شد واز دموکراسی چهره ناخوشایندی در بین کشورهای

مسلمان ایجاد کرد (Stiglitz, ۲۰۱۰: ۶).

نتیجه گیری

حقوق بین الملل هیچ گاه از تغییر و تحول باز نایستاده است. هر از چندگاه، بخشی از حقوق بین الملل با وقوع حوادثی دچار دگرگونی می شود که در زمانهای بعدی این دگرگونیها در اسناد بین المللی متبلور شده و به صورت حقوق بین الملل مکتوب میگردد. آنچه در این مقاله سعی بر تبیین آن بود، تغییر مفهوم اصل حق تعیین سرنوشت می باشد که با نگاه دقیق به حوادث اخیر خاورمیانه و شمال آفریقا بخوبی قابل اثبات است که این حق تنها از جنبه بیرونی و بین المللی اعمال نمی شود، بلکه به کلی در حال تغییر ماهیت بوده و به صورت داخلی یعنی مبارزه برای تغییر حاکمیتها و تسلط بر مقدرات توسط خود ملت، نیز جلوه گری می کند. در میان عوامل متعدد موثر بر تحول مفهوم حق تعیین سرنوشت، باید از بیداری اسلامی نیز بعنوان یک عامل مهم و نوپا یاد کرد که قطعا در زمانی نه چندان دور تاثیر آن در اسناد بین المللی و اعلامیههای جهانی به چشم خواهد خورد و موضوع کنفرانسها و کنوانسیونهای بین المللی را به خود اختصاص خواهد داد. برای تحقق این عمل، بر حقوق دانان و بازیگران اسلامی عرصه بین الملل است که از ابزارهای خود استفاده کرده و در جهت جامه عمل پوشاندن به این مهم تلاش نمایند. وجود اعلامیه اسلامی حقوق بشر قاهره کافی نیست؛ بلکه از کشورهای اسلامی با این تعداد زیاد و ملت مسلمان با این جمعیت فراوان، انتظار می رود دست به ابتکار زده و با تشریک مساعی در جهت تاسیس سازمانهای منطقه ای اسلامی و تسریع در تشکیل دیوان بین المللی دادگستری اسلامی که در سال ۱۹۸۷ اساسنامه آن نوشته شد ولی هنوز تشکیل نشده است، جهت حل و فصل اختلافات خود در مقابل مراجع متعدد غیراسلامی همچون دیوانهای اروپایی مثل یوروجاست عرض اندام کرده و تعالیم مترقیانه اسلامی را که بدان پایبند هستند را بعنوان منشور حقوق بین الملل اسلام در عرصه جهان منتشر ساخته و در جهت تقویت نظام حقوقی اسلام بیش از پیش گام بردارند. شاید مناسب باشد این وظیفه را اندکی نیز متوجه فعالان جامعه مدنی کنیم تا با تشکیل یک سازمان غیردولتی فعال شاید تحت عنوان «سازمان غیردولتی بیداری اسلامی» در خصوص تنویر افکار عمومی جهان نسبت به تعالیم مترقی اسلام و تلاش برای قبولاندن احکام این دین مبین در مناسبات بین المللی، به جهانی شدن آن کمک نماید.

منابع

- اخوان خرازیان، مهناز، «تحول حق تعیین سرنوشت در چارچوب ملل متحد»، مجله حقوقی، ش ۳۶، ۱۳۸۶.
- امید، علی، «قبض و بسط مفهومی حق تعیین سرنوشت در حقوق بین الملل»، مجله حقوقی، ش ۳۵، ۱۳۸۵.
- تاکنبرگ، لکس، «وضعیت آوارگان فلسطینی در حقوق بین الملل»، ترجمه محمد حبیبی مجنده و مصطفی فضائلی، شهر دانش با همکاری مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۱.
- رشیدی نژاد، زینب، «موازن و مرزهای مداخله بشردوستانه در رویه شورای امنیت»، مجله حقوقی، ش ۳۷، ۱۳۸۶.
- زمانی، قاسم، «حمایت از اقلیتها در اسناد جهانی حقوق بشر»، پژوهش حقوق و سیاست، ش ۱۵ و ۱۶، ۱۳۸۴.
- سیفی، جمال، «تحولات مفهوم حاکمیت دولتها در پرتو اصل تعیین سرنوشت ملتها»، تحقیقات حقوقی، ش ۱۵، ۱۳۷۳.
- ضیائی بیگدلی، محمدرضا، «حقوق بین الملل عمومی»، چاپ بیست و چهارم، تهران، گنج دانش، ۱۳۸۵.
- کوچلر، هانس، «حق ملت فلسطین در تعیین سرنوشت خود: مبنای صلح در خاورمیانه»، ترجمه محمد حبیبی مجنده، مطالعات فلسطین، ش ۴، ۱۳۷۹.
- فلسفی، هدایت الله، «شورای امنیت و صلح جهانی»، تحقیقات حقوقی، ش ۸، ۱۳۶۹.
- قاری سیدفاطمی، محمد، «حق تعیین سرنوشت و مساله نظارت بر انتخابات: نظارت تضمینی در مقابل نظارت تحدیدی»، مدرس، ش ۳۱، ۱۳۸۲.
- مهرپور، حسین، «حق تعیین سرنوشت از دیدگاه اسلام»، راهبرد، ش ۲۴، ۱۳۸۱.

- Brownlie, Ian, "Principle of Public International Law", 5th Edition, Clarendon Press, Oxford, 1998.
- <http://www.isna.ir/isna/NewsView.aspx?ID=News-1944329>.
- <http://noorportal.net/ArticleShowPage.aspx?id=28401>.
- <http://www.hawzah.net/fa/MagArt.html?MagazineArticleID=26751&MagazineNumberID=4026&SubjectID=83575>.
- <http://hamshahrionline.ir/news-149693.aspx>.
- Idowu, A.A., "Revisiting the Right to Self-Determination in Modern International Law: Implications for African States", European Journal of Social Sciences, Vol.6, No.4 (2008).
- Knap, Karen, "Diversity and Self-Determination in International Law", Cambridge University Press, 2004.
- Stiglitz, Joseph E., and Linda J. Bilmes, "The Three Trillion Dollar War; the True Cost of the Iraq Conflict", 1st edition, New Yourk, 2010.

